

به نام خدا



خودت قهرمان این داستان هستی!
چگونه هنگام خطر درست تصمیم بگیریم؟
خودت مسیر داستان را انتخاب کن!

تقدیم به پسر عزیزم مهرداد که مشوق بسیار خوبی برای من بود و تقدیم به برادران مهربانم که در این راه بسیار به من کمک کردند.

معصومه پیرانی



۱۰۰۰ خطر در سفر به

جنگل‌های آفریقا

نویسنده: ادوارد پاکارد

مترجم: معصومه پیرانی

تصویرگر: هورست مایر

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۹/۸۱۸

چاپ اول: ۱۳۹۹ • تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۵۶-۷

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۶۴-۲

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

اول این جا را بخوان!

در اکثر کتاب‌ها، ماجراها برای دیگران پیش می‌آید، اما این کتاب ماجرای تو و هم‌سفرهایت در جنگل‌های آفریقا است.

این کتاب را از اول تا آخر بخوان، بلکه از صفحه‌ی اول شروع کن و هر جور که دوست داری سفر را پیش ببر و بعد برگرد و دوباره انتخاب کن و منتظر بمان و ببین چه اتفاقی می‌افتد.

با هر تصمیم، در دل یک ماجرای هیجان‌انگیز قرار می‌گیری.

موفق باشی! حواست به شیرها، فیل‌ها، مارها، گوریل‌ها، موربانه‌ها و عقرب‌ها باشد.





این عمو استتلی است، او یک جنگلبان است و به همراه دختر عمویت تو را به یک سفر کوتاه در جنگل دعوت کرده‌اند.

در این سفر می‌توانی حیوانات را در محیط طبیعی زندگی‌شان ببینی، شاید موفق شوی و

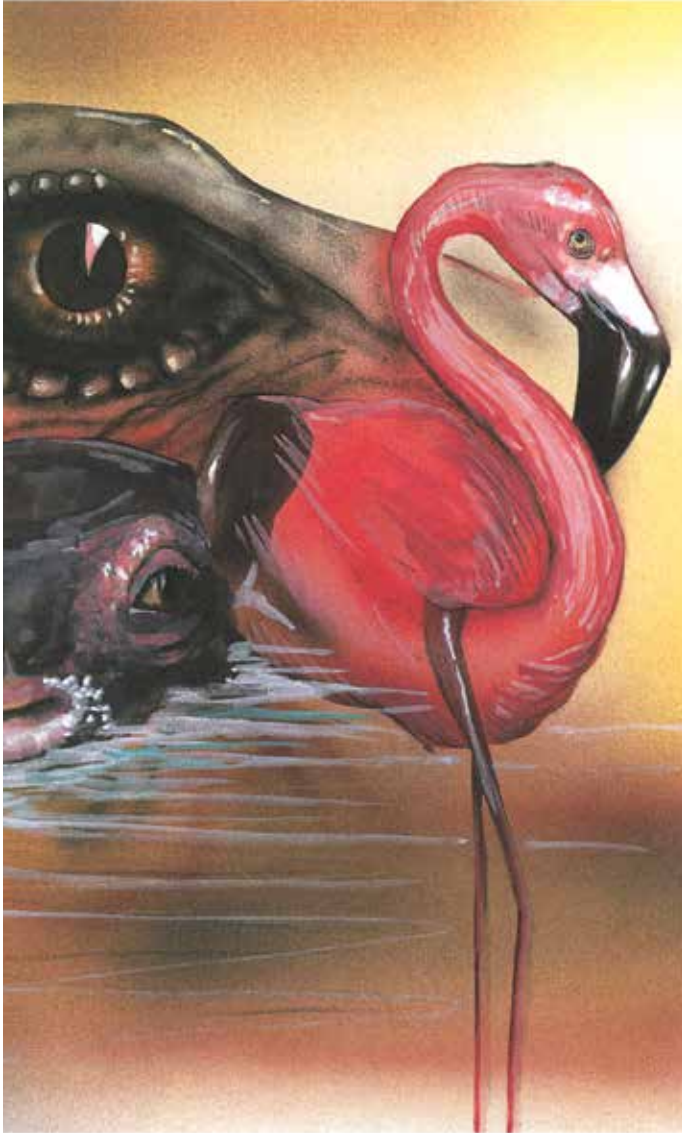
بتوانی "گاوامباها" را هم ببینی. آن‌ها نوعی میمون وحشی کمیاب هستند که در تپه‌های داکارا زندگی می‌کنند.

عمو استتلی معتقد است که هنوز چندتایی "گاوامبا" باقی مانده‌اند که در اعماق جنگل‌های انبوه زندگی می‌کنند. هر چند سال‌هاست که کسی "گاوامباها" را ندیده است اما بعضی‌ها می‌گویند که صدای جیغ‌مانند آن‌ها را، که شبیه سوتی خفیف است، شنیده‌اند.

آیا برای سفر آماده‌ای؟ پس یک فهرست از وسایلی که می‌خواهی با خودت برداری تهیه کن و دست به‌کار شو.

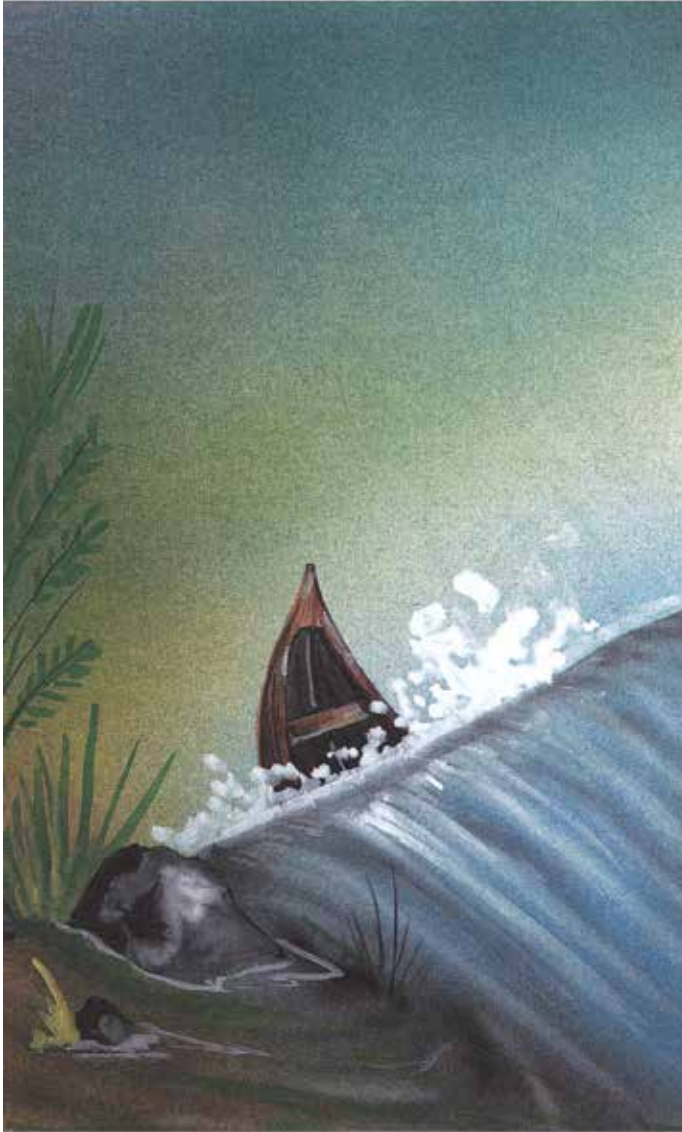
← ادامه را در صفحه ۶ بخوان.





عمو استنلی قایق را باد می‌کند. تو و جین کوله‌هایتان را در قایق می‌گذارید و خودتان هم سوار می‌شوید. عمو استنلی می‌گوید: «تپه‌های داکارا، تقریباً در ۲۰ کیلومتری پایین رودخانه قرار دارند. اگر همه چیز خوب پیش برود، چند ساعت دیگر آن‌جا هستیم.» همان‌طور که سوار قایق با جریان آب رودخانه پیش می‌روید، در قسمت کم‌عمق رودخانه، تعدادی فلامینگو می‌بینید. یک اسب آبی کوتوله هم از کنار رودخانه، شما را تماشا می‌کند. تمساحی از کنارتان می‌گذرد، ظاهراً متوجه شما نشده است.

← ادامه را در صفحه‌ی ۱۰ بخوان.



تو می‌پرسی: «این سروصداها چیست؟»
عمو استنلی می‌گوید: «این‌جا سرایشی رودخانه است
و جریان آب در این قسمت بسیار خطرناک است اما دیگر
برای برگشتن دیر شده است، خودتان را محکم نگه دارید
و حسابی مراقب باشید.»
کمی بعد قایق در جریان متلاطم رودخانه می‌افتد. عمو
استنلی، تو و جین شروع به پارو زدن می‌کنید. آب کف‌آلود
رودخانه به سرو صورتتان می‌خورد. ناگهان قایق چپ
می‌شود و تو و جین به داخل امواج خروشان آب می‌افتید.

← ادامه را در صفحه ۲۰ بخوان.